مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره ۱۸ ، زمستان ۱۳۹۸جلد۲، ص۱۸۷-۱۸۰
http://www.jhss.ir

ایالات متحده و جنبش طالبان: شناسایی دیپلماتیک

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی ومطالعات اجتماعی (سال پنجم)
شماره ۱۸ / زمستان ۱۳۹۸ / ص ۱۸۷-۱۸۰

تألیف: جاناتان کریستول، ترجمه: اسماعیل بابایی[1]

[1]دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل

نویسنده مسئول:

اسماعیل بابایی

چکیده:

شناسایی، اولویت برتر سیاست خارجی جنبش طالبانی جدید در افغانستان بود. این فصل، به دو سئوال پاسخ می‌دهد: شناسایی دیپلماتیک چیست؟ و چرا شناسایی دیپلماتیک آمریکا برای طالبان آنقدر مهم بود؟ فصل پیش رو، معیارهای نظری و حقوقی مختلفی که دولت‌ها برای شناسایی رژیم‌ها یا دولت‌های جدید مورد استفاده قرار می‌دهند را تبیین می‌کند. مزایای ملموس و ناملموسی که از شناسایی دیپلماتیک حاصل می‌شوند مورد بررسی قرار می‌گیرد. شناسایی به اقتدار حکومت برای مخاطبان داخلی مشروعیت می‌بخشد. مشروعیت داخلی مخصوصاً برای طالبان مهم بود که در اکثریت دوران تصدی خود درگیر جنگی داخلی بود. استدلال می‌شود که ایالات متحده به نظریه‌ی تکوینی شناسایی دیپلماتیک پایبند است و حکومت‌های جدید را به دلایل سیاسی و نه حقوقی مورد شناسایی قرار می‌دهد. ایالات متحده، حکومت طالبان را به دلایل سیاسی داخلی و سوءادراک اهمیت ژئواستراتژیک افغانستان پس از جنگ سرد شناسایی نکرد.

واژگان کلیدی: افغانستان، شناسایی دیپلماتیک، کنترل مؤثر، مشروعیت، طالبان، سیاست خارجی ایالات متحده

مقدمه

در سال ۱۹۹۴، حکومت افغان ملغمه‌ی گروه‌های مختلف *مجاهدین* بود که از سوی ایالات متحده برای مبارزه با اتحاد شوروی در جنگ ۱۹۸۹-۱۹۷۹ شوروی ـ افغانستان مسلح شده بودند. مظهر دوران تصدی قدرت *مجاهدین*، منازعه‌ی مسلحانه‌ی بی‌وقفه بین جناح‌ها بود که به ثبات اندک برای افغانی معمولی منجر شد. بی‌ثباتی، آنقدر زیاد بود که در یک برهه، نخست‌وزیر گلبدین حکمتیار، نخست‌وزیر مورد شناسایی افغانستان، "تهدید به نابودی شهر پایتخت خود کرد" (Gannon 2005, p. 12). حکمتیار، دوست اسامه بن‌لادن تروریست سعودی بود و سابقه‌ی حقوق بشری وحشتناکی داشت. یک گزارش اطلاعات خام آژانس اطلاعات دفاعی، حکمتیار را "بنیادگرای اسلامی بی‌کفایت ... نامید که ظاهراً به اسیدپاشی به صورت زنانی که چادر سنتی افغانی نمی‌پوشیدند می‌بالید" (Anonymous. Redacted. 2001). برهان‌الدین ربانی، رئیس جمهور مورد شناسایی افغانستان، معتقد بود که بر افغانستان باید طبق حقوق اسلامی حکومت شود. قطعنامه‌ی سنای ایالات متحده، روی نیروهای او به خاطر "سوءاستفاده‌های حقوق بشری مشمئزکننده‌ی متعدد از جمله تجاوز به عنف، سوءاستفاده‌ی جنسی، شکنجه، آدم‌ربایی و آزار زنان و دختران" انگشت گذاشته بود (Dodd 1997, par. 3).[1] این، حکومت مورد شناسایی ایالات متحده به عنوان حکومت مشروع افغانستان در آغاز جنبش طالبان بود.

این فصل به دو سئوال می‌پردازد: شناسایی دیپلماتیک چیست؟ و چرا طالبان اینقدر در مورد شناسایی حکومت طالبان از سوی ایالات متحده حساس بود؟ گرچه طالبان تا ۸ نوامبر ۱۹۹۶ رسماً درخواست شناسایی نکرد، این اولویت اصلی سیاست خارجی آن از پایه‌گذاری جنبش تا تقریباً روز آغاز تهاجم ایالات متحده به افغانستان در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ بود. طالبان فقط در پی شناسایی از سوی ایالات متحده نبود. آنها به کسب کنترا کرسی افغانستان در سازمان ملل متحد نیز اولویت می‌دادند و در پی شناسایی از سوی طیف وسیعی از سایر حکومت‌ها هم بودند. آنها تنها در اقناع پاکستان، عربستان سعودی، و امارات متحده‌ی عربی به اعطای شناسایی دیپلماتیک به طالبان موفق بودند. طالبان برای ارضای انانیّت خود آرزوی شناسایی نداشت. دولت‌های مورد شناسایی از مجموعه‌ی خاصی از حقوق و مزایا برخوردار می‌شوند.

شناسایی "شناخت صِرف" نیست (Briggs 1949, p. 120). شناسایی دیپلماتیک فرآیندی است که طی آن یک دولت، موجودیت سیاسی خاصی را به عنوان دولت، با همه‌ی حقوق، مزایا، تکالیف و الزامات دولت‌بودگی، به رسمیت می‌شناسد. شناسایی دیپلماتیک نه تنها به دولت‌های جدید بلکه به حکومت‌های جدیدی هم گسترش می‌یابد که از طریق ابزارهای نامتعارف (معمولاً، اما نه همیشه، خشونت‌آمیز) به قدرت می‌رسند. شناسایی یک دولت، شناسایی *وجود* آن است. شناسایی یک حکومت، شناسایی *مشروعیت* آن است. در سال ۱۹۷۹، جمهوری اسلامی ایران به عنوان حکومت مشروع ایران نیازمند شناسایی مجدد بود اما دولت برخودار از حاکمیت ایران شناسایی‌شده باقی ماند. تصرف طالبان بر کابل و بعداً ۹۰ درصد سرزمین افغانستان، جهان را با وضعیتی مشابه مواجه کرد ـ افغانستان نیازمند شناسایی مجدد نبود، اما مادامی که طالبان شناسایی‌نشده بود، حکومت رئیس جمهور برهان‌الدین ربانی به عنوان حکومت مشروع افغانستان علیرغم کنترل تنها ۱۰ درصد سرزمین افغانستان شناسایی‌شده باقی می‌ماند.

دو مجموعه‌ی معیار مورد پذیرش عام برای تکوین یک دولت وجود دارد. معیار اول ریشه در "کنوانسیون مونته‌ویدئو در مورد حقوق و تکالیف دولت‌ها" (۱۹۳۳) دارد که دولت را به عنوان موجودیتی تعریف می‌کند که از (۱) جمعیت دائمی، (۲) سرزمین مشخص، (۳) حکومت، و (۴) ظرفیت ورود به روابط خارجی با سایر دولت‌ها، یعنی سیاست خارجی مستقل، برخوردار است. دومین مجموعه‌ی معیارها ریشه در پنجمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد (“Agenda Item 61”, 1950) دارد. معیارهای سازمان ملل متحد، که بیشتر در مورد حکومت‌های جدید کاربرد دارند تا دولت‌ها و بر این اساس مناسبت بیشتری با مسئله‌ی طالبان دارند، دولت‌ها را به عنوان موجودیت‌هایی تعریف می‌کنند که از (۱) "اقتدار یا کنترل مؤثر بر همه یا تقریباً همه‌ی سرزمین ملی"، (۲) "متابعت عمده‌ی جمعیت"، و (۳) "ماهیت ظاهراً دائمی کنترل، اقتدار و متابعت" برخوردارند. هیچ یک از این مجموعه‌ی معیارها ربطی به دمکراسی یا حکومت لیبرال ندارند. مردم حتی لازم نیست حامی حکومت باشند؛ آنها می‌توانند به صورت ضمنی اقتدار حکومت را بپذیرند. حکومت طالبان، در اوج خود، "کنترل مؤثر" بر "تقریباً همه‌ی سرزمین ملی" اِعمال کرد، حضورش ظاهراً دائمی بود، و عمده‌ی جمعیت در شورش علیه آن نبود. اینکه حکومت طالبان این معیارها را تأمین کرد، به صورت خودکار آن را مستحق شناسایی از سوی ایالات متحده نکرد.

افغانستان دوران طالبان به روشنی معیارهای مونته‌ویدئو برای دولت‌بودگی را تأمین کرد، و وجود مستمر افغانستان به عنوان دولتی برخوردار از حاکمیت هرگز مورد مناقشه نبود. صلاحیت‌های طالبان برای شناسایی به عنوان حکومت مشروع افغانستان طبق معیارهای سازمان ملل متحد بیشتر قابل بحث هستند چرا که طالبان هرگز در برقراری صلح در کل دولت موفق نبود. طالبان دعوای سختی برای کرسی سازمان ملل متحد داشت. عضویت در سازمان ملل متحد مستلزم این است که حکومت‌ها "برای اجرای تعهدات منشور ملل متحد، مایل و قادر" باشند (Blanchfield and Browne 2014, p. 5). روشن است که طالبان قادر به تأمین این تعهدات نبود و احتمالاً نمی‌فهمید تعهدات چه هستند. ویلیام مالِی (2000, par. 18) از دانشگاه ملی استرالیا می‌نویسد که طالبان "فهم اندکی از رویه‌های تکامل‌یافته‌ی دیپلماسی مدرن داشت؛ تقریباً هیچ درکی از سیاست دولت‌های خارج از جهان اسلام نداشت". آرزوی شناسایی شهودی بود نه نتیجه‌ی دانش حقوق بین‌الملل.

با این حال، با هر نیّت و هدفی، برای ایالات متحده تصمیم به شناسایی دولت یا حکومتی جدید، نتیجه‌ی ارزیابی عینی معیارهای مشخص نیست؛ تصمیمی سیاسی است. ایالات متحده به "نظریه‌ی تکوینی شناسایی" پایبند است ـ یک دولت وقتی وجود دارد که سایر دولت‌ها بگویند وجود دارد. کسانی هستند که استدلال می‌کنند ایالات متحده باید از مدلی دیگر ـ "نظریه‌ی اعلامی شناسایی" ـ پیروی کند. این نظریه، شناسایی را فرآیندی سه‌مرحله‌ای می‌بینند: (۱) موجودیتی سیاسی، خود را دولتی جدید یا کنترل‌کننده‌ی دولتی از پیش موجود اعلام می‌کند؛ (۲) شناسایی-کننده‌ی بالقوه، مجموعه‌ی معیارهای از پیش موجود دولت‌بودگی را در مورد موجودیت جدید به کار می‌برد؛ و (۳) اگر آن معیارها را تأمین کرد، شناسایی می‌شود؛ اگر تأمین نکرد، شناسایی نمی‌شود. بر این اساس، شناسایی یا خودکار است یا غیرضروری. به این دلیل خودکار که یک حکومت تنها باید معیارها را تأمین کند تا شناسایی شود، و به این دلیل غیرضروری که اگر معیارهای عینی را تأمین کند، نیازی به اعتباربخشی بین‌المللی به یک حکومت با شناسایی نیست. توماس جفرسون، حامی رویکرد اعلامی به شناسایی بود، چرا که فکر نمی‌کرد ایالات متحده باید در مورد حکومت‌های خارجی قضاوت سیاسی کند (Weeks 2001). رؤسای جمهور متوالی آمریکا با موضع جفرسون موافق بودند تا اینکه رئیس جمهور وودرو ویلسون سیاست ایالات متحده را به دلایل ایدئولوژیک تغییر داد.

مرسوم‌ترین رویکرد به شناسایی در هر دو نظریه، "اثرگرایی" است ـ یعنی این ایده که حکومتی که "کنترل‌کننده‌ی بالفعل دستگاه اداری دولت [است]، کارکردهای حکومتی معمول را اجرا می‌کند، و با مقاومت آشکار در برابر اقتدار خود مواجه نیست" حکومت مشروع دولت است (Fenwick 1944, p. 448). فقدان مقاومت آشکار به تبیین این نکته برای دولت‌های نظام کمک می‌کند که حکومت جدید مشروع است. فرانسه، شناسایی ایالات متحده را به عنوان پاسخی به "برخورداری مؤثر از استقلال" پس از انقلاب آمریکا توجیه کرد (Fabry 2010, p. 30). با وجود این، میکولاس فابری (2010, p. 41) از مؤسسه‌ی فناوری گرجستان استدلال می‌کند که "توانایی کنترل مؤثر سرزمین، چه از درون چه از بیرون، فی‌نفسه نمی‌تواند ادعاهای مشروع را اثبات کند". از لحاظ تاریخی، کنترل مؤثر شرط لازم اما نه انحصاری شناسایی بود. یک دولت از سوی حقوق بین‌الملل وادار به شناسایی هر حکومتی نمی‌شود که کنترل مؤثر دارد اما از لحاظ حقوقی نمی‌تواند حکومتی را که کنترل مؤثر ندارد را شناسایی کند. با این حال، یک *نظریه‌ی* "اثرگرای" شناسایی دیپلماتیک وجود دارد ـ که اگر حکومتی جدید کنترل مؤثری بر سرزمین خود دارد، آنگاه، صرف نظر از ماهیتش، حکومت مشروع دولت *است*. بر این اساس، اثرگرایی شبیه به نظریه‌ی اعلامی است اما در مورد الزام اعطای شناسایی صریح است.[۳] با این حال، حتی اثرگرایی رویه‌ی گسترده‌ای نیست. اگر اثرگرایی رویه‌ی گسترده بود، آنگاه، طالبان در اوج قدرتش مورد شناسایی بیش از سه دولت قرار می‌گرفت.

رویکرد اعلامی به شناسایی ممکن است ساده‌تر به نظر رسد اما علیرغم مجموعه‌های خاص معیارهای مورد استفاده‌ی دولت‌ها، دولت‌های متعددی که آن معیارها را تأمین نمی‌کنند مورد شناسایی عام قرار گرفته و بی‌مناقشه وجود دارند. بریجت کاگینز (2006, p. 10) از دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا می‌نویسد "موارد بسیار معدودی در تاریخ اخیر وجود دارد که اعضای دولتی جدید، بی‌ابهام معیارهای نظری یا حقوقی دولت‌بودگی را تأمین کنند، با این حال دولت‌ها اشاعه یافته‌اند"؛ و در حالی که رویکرد اعلامی ممکن است ساده‌تر *به نظر رسد*، بین سال‌های ۱۹۳۱ و ۲۰۰۲ تنها چهار دولت (بنگلادش، اریتره، اسلوونی، و سومالی‌لند) معیارهای دولت‌بودگی را تأمین کردند، با این حال تنها سه دولت از آنها، در کنار بسیاری دیگر، شناسایی شدند (Coggins 2006, p. 89).

فابری (2010, p. 14) استدلال می‌کند که رویکرد سیاسی فعلی به شناسایی خودسرانه است و "قابل تردید است که هر گونه مبنای پایداری برای شناسایی دولت‌ها غیر از مبنای پیشنهادی دکترین آنگلو ـ امریکن قرن نوزدهم یعنی دولت‌بودگی دوفاکتو وجود داشته باشد". جیمز کرافورد (2006, p. 93)، قاضی دیوان بین‌المللی دادگستری، موافق است و مس‌نیسد که "یک موجودیت به خاطر اینکه شناسایی می‌شود دولت نیست؛ به خاطر اینکه دولت است شناسایی می‌شود". کاگینز (2006) به نتیجه‌ی متفاوتی می‌رسد و استدلال می‌کند که اقدامات سیاسی به شناسایی، مبنای کاملی برای تصمیمات شناسایی فراهم می‌کنند.

نظریه‌ی تکوینی شناسایی به مراتب بیش از رقیب عینی‌گرای خود منعکس‌کننده‌ی واقعیت است. دولت‌بودگی و مشروعیت به معیارهای عینی متصل نیستند. یک موجودیت سیاسی زمانی دولت می‌شود که دیگران بگویند دولت است. یک حکومت زمانی مشروع است که دیگران بگویند مشروع است. شناسایی معادل دولت‌بودگی و/یا مشروعیت است. در عمل، دولت‌ها به دلایل خاصی حکومت‌های جدید را به رسمیت می‌شناسند. کاگینز (2006, pp. 19-20) چهار سناریو را مطرح می‌کند که در آن یک دولت انگیزه‌ی شناسایی دارد: (۱) وقتی منفعت ژئواستراتژیک وجود دارد؛ (۲) وقتی سیاست داخلی، شناسایی را به سیاست مرجح تبدیل می‌کند؛ (۳) وقتی هنجارهای بین‌المللی دیکته می‌کنند که شناسایی *باید* داده شود؛ و (۴) وقتی نوعی خویشاوندی بین مردمان وجود دارد. سناریوهای کاگینز به تبیین این مسئله کمک می‌کنند که چرا ایالات متحده هرگز حکومت طالبان را به رسمیت نشناخت. یک سوءادارک منفعت ژئواستراتژیک برای شناسایی حکومت طالبان وجود داشت. سیاست داخلی آمریکا، شناسایی را فوق‌العاده دشوار کرد. طالبان، طیف وسیعی از هنجارهای بین‌المللی، از کنوانسیون ۱۹۷۱ وین در مورد روابط دیپلماتیک تا کنوانسیون بین‌المللی ۱۹۷۹ علیه گروگان‌گیری را نقض کرد و مشهورتر از همه برخورد وحشتناک با زنان و دختران بود؛ و در حالی که ایالات متحده در جنگ علیه اتحاد شوروی به *مجاهدین* سلاح و مشاوره داد، در اینجا نسبت خونی یا جنگی ناچیزی وجود داشت.

تصمیمات برای شناسایی دولت یا حکومت جدید همواره بر مبانی ایدئولوژیک استوارند. اینکه دولت‌ها صرفاً به خاطر وجود *دوفاکتو* شناسایی می‌شوند خیالی است که دفاع از آن دشوار است و نگاهی دقیق به نقشه، چنین مضامینی را دفع می‌کند. در واقع، ده موجودیت سیاسی مستقل خودخوانده وجود دارد که برای سال‌ها کارکرد مستقلی داشته‌اند، از جمله سومالی‌لند، تایوان، و صحرای غربی (Geldenhuys 2009, p. 2). شناسایی منافع ملموس و ناملموسی برای حکومت جدید دارد و به همین دلیل هر حکومت جدید آرزوی شناسایی دارد. شناسایی "مشروعیتِ محوری" به ادعای حاکمیت یک حکومت می‌دهد (Coggins 2006, p. 18). شاید مهمترین منفعتی که از شناسایی حاصل می‌شود "حاکمیت" باشد. حکومت برخوردار از حاکمیت و شناسایی‌شده می‌تواند ورود نیروهای خارجی را نپذیرد، می‌تواند مذاکره کند و وارد توافقات بین‌المللی شود، و می‌تواند به سازمان‌های بین‌المللی ملحق شود و از آنها بخواهد داخل سرزمینش اقدام کنند. این می‌تواند به معنای کمک به سرکوب شورش یا کمک بشردوستانه باشد. در عمل، این ممکن است چندان مشخص نباشد ـ طالبان، خود شورشی در افغانستان بود تا زمانی که به‌تحقیق این چنین نبود اما سازمان ملل متحد و انواع گروه‌های امداد به نوعی با طالبان کار می‌کردند و به توافق می‌رسیدند. یک حکومت شناسایی‌شده مستحق است دارایی‌هایی در بانک‌های خارجی داشته باشد. این برای طالبان مطرح بود که دسترسی بین‌المللی به پول افغان را می‌خواست. یک حکومت شناسایی‌شده، حداقل در دولت‌هایی که آن را می‌شناسند، از حقوق فرامرزیِ سفارتخانه‌ها و کنسول‌گری‌های خود برخوردار بوده و دیپلمات‌هایش از مصونیت برخوردارند. تنها یک حکومت شناخته‌شده می‌تواند از بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول وام بگیرد که نتیجه‌ی آن می‌تواند حفظ حکومت‌های شناسایی‌نشده در وضعیت مالی بسیار ناپایدار باشد. شناسایی تعهداتی را هم بر حکومت شناسایی‌شده بار می‌کند. برای مثال، باید پایبند معاهدات و حقوق بین‌الملل باشد (Crawford 2006).

اینها برخی از منافع ملموس عمده‌ی حکومت شناسایی‌شده در جامعه‌ی بین‌المللی هستند، اما منافع داخلی و خارجی ناملموسی نیز برای حکومت شناسایی‌شده وجود دارد. برای دولت‌های نسبتاً ضعیف، منافع ناملموس ممکن است در واقع مهمتر از همه باشند. مهمترین منفعت داخلی و ناملموس، مشروعیت است. مردم در صورتی می‌توانند حکومت‌ها را مشروع تلقی کنند که نیازهایشان را تأمین کنند و خدمات اساسی را برای جمعیت تدارک ببینند. برای تأمین این نیازها، دولت‌ها باید منابع ملموسی ملموسی کسب کنند. این منابع می‌توانند یا از مردم یا از سایر دولت‌ها اخذ شوند. اما آنها تنها در صورتی می‌توانند منابع را از سایر دولت‌ها اخذ کنند که مورد شناسایی آنها باشند. حداقل از نظر هواداران ایده‌ی "مشروعیت دمکراتیک"، مشروعیت می‌تواند از حکومتی نیز حاصل شود که از طریق انتخابات آزاد و سالم به قدرت می‌رسد.

شناسایی در صورتی می‌تواند شانس بقای یک حکومت را ارتقا دهد که سریعاً رخ دهد و به صورت گسترده گزارش شود (Peterson 1982, p. 329). بر عکس، عدم شناسایی می‌تواند زندگی را برای حکومت مورد نظر دشوار کند، بویژه اگر از لحاظ نظامی ضعیف باشد یا فاقد منابع طبیعی مطلوب. اگر شناسنده‌ی بالقوه هوادار حکومت جدید نباشد، می‌تواند هم از شناسایی دریغ کند و هم به حکومت قبلی کمک کند. این مادامی کاملاً قابل پذیرش است که شناسنده تصدیق کند که حاکمیت همچنان مورد مناقشه است و حمایت از حکومت اصلی را برگزیده است. با این حال، شناسنده به محض اینکه حکومت اصلی "کنترل مؤثر" سرزمین خود را از دست داد نمی‌تواند به شناسایی آن ادامه دهد. ام. جِی. پیترسون (1982, p. 332) از دانشگاه ماساچوست در امهرست می‌نویسد که چنین شناسایی "آشکارا غیرقانونی است زیرا آگاهانه فقدان کنترل مؤثر را نادیده می‌گیرد". این وضعیت "شناسایی مطوّل" نامیده می‌شود.[۴] علیرغم غیرقانونی‌بودن این تاکتیک دیپلماتیک، مثال‌های آن در سراسر تاریخ دیپلماتیک آمریکا وجود دارد. ایالات متحده، ناسیونالیست‌های چینی را مدتها پس از سپردن کنترل مؤثر به کمونیست‌ها، به عنوان حاکم بر سرزمین اصلی چین می‌شناخت؛ و ایالات متحده به شناسایی حکومت برهان‌الدین ربانی در افغانستان مدتها پس از سپردن کنترل مؤثر به طالبان ادامه داد.

نتیجه گیری

می‌توان انتظار داشت کشورهای قدرتمند، منابع را از سایر دولت‌ها برای سودرسانی به موکلان خود اخذ کنند، در حالی که دولت‌های ضعیف‌تر باید بر "اعتباریابی بیرونی" برای ماندن در قدرت متکی باشند. همانگونه که مایکل مستاندونو و دیگران (1989, p. 464) از کالج دارتموث می‌نویسند "برای دولت‌های جدید (یا آنهایی که در پی انقلاب‌های داخلی به قدرت رسیده‌اند) اعتباریابی بیرونی در درجه‌ی اول متضمن شناسایی دیپلماتیک است. کسب شناسایی جامعه‌ی بین‌المللی ظاهراً ابزاری فوق‌العاده قدرتمند برای دولتی نوپا جهت اثبات مشروعیت در نظر جمعیت *داخلی* است". بر این اساس، برای اکثر حکومت‌های انقلابی غیرمارکسیستی مهم است که به مردم خود نشان دهند دیگر شورش انقلابی، قیام یا گروه سیاسی نیستند بلکه به عنوان حکومت مشروع دولت پذیرفته شده‌اند و بر این اساس، مردم اکنون باید به همین ترتیب با آن برخورد کنند. همانگونه که مالِی (2000, par. 15) می‌نویسد، می‌تواند به همین دلیل باشد که "اولین مقصود سیاستگذارانه‌ی کلی طالبان، کسب پذیرش به عنوان حکومت بود". شناسایی، به اقتدار حکومت برای مخاطبان داخلی مشروعیت می‌بخشد. مشروعیت داخلی بویژه برای طالبان مهم بود که برای اکثریت دوران تصدی خود، درگیر جنگی داخلی علیه "جبهه‌ی اسلامی متحد برای نجات افغانستان"، موسوم به "ائتلاف شمال"، بود.[۵]

یادداشت‌ها

۱) عبدالرشید دوستم، رهبر جنبش اسلامی ملی افغانستان، در کنار ربانی ذکر شد.

۲) برهان‌الدین ربانی در ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۱ در کابل ترور شد (Rubin 2011).

۳) سوئیس و بریتانیا رسماً از تغییر رویه‌ی شناسایی به رویکردی اثرگرا هواداری کرده اما دمکراسی را نیز به عنوان عامل ضروری شناسایی مطرح می‌کنند (Grant 1998-1999, p. 444).

۴) برای بحث بیشتر "شناسایی مطوّل" بنگرید به ام. جِی. پیترسون (1997, Chapter 3).

۵) طالبان با مخالفت سایر گروه‌ها در سراسر افغانستان نیز مواجه بود.

References

Anonymous. Redacted. 2001. [Redacted]/Veteran Afghanistan Traveler’s Analysis of Al Qaeda and Taliban Exploitable Weaknesses [from Defense Intelligence Agency to [redacted]]. 3 October 2001. Defense Intelligence Agency, document accessed at the National Security Archive, Washington, DC.

Blanchfeld, Luisa, and Marjorie Ann Browne. 2014. Membership in the United Nations and Its Specialized Agencies. R43614, Congressional Research Service, 19 June 2014.

Briggs, Herbert W. 1949. Recognition of States: Some Refections on Doctrine and Practice. The American Journal of International Law 43 (1): 113–121.Coggins, Bridget. 2006. Secession, Recognition and the International Politics of Statehood. PhD dissertation, Columbus, OH, The Ohio State University.

Crawford, James. 2006. The Creation of States in International Law, 2nd ed. New York: Oxford University Press.

Dodd, Christopher. 1997. Senate Concurrent Resolution 6. 7 February 1997, 105th Congress, 1st Session. Government Publications Offce.

Fabry, Mikulas. 2010. Recognizing States: International Society & the Establishment of New States Since 1776. New York: Oxford University Press.

Fenwick, C.G. 1944. The Recognition of New Governments Instituted by Force. The American Journal of International Law 38 (3): 448–452.

Gannon, Kathy. 2005. I Is for Infdel. New York: Public Affairs.

Grant, Thomas D. 1998. Defning Statehood: The Montevideo Convention and Its Discontents. Columbia Journal of Transnational Law 37: 403–457.

Geldenhuys, Deon. 2009. Contested States in World Politics. New York: Palgrave Macmillan.

Maley, William. 2000. The Foreign Policy of the Taliban. Report, Council on

Foreign Relations. 15 February 2000. Web.

Mastanduno, Michael, et al. 1989. Toward a Realist Theory of State Action. International Studies Quarterly 33 (4): 457–474.

Peterson, M.J. 1982. Political Use of Recognition: The Infuence of the International System. World Politics 34 (3): 324–352.

Peterson, M.J. 1997. Recognition of Governments: Legal Doctrine and State Practice, 1815–1995. Basingstoke, UK: Macmillan.

Rubin, Alissa J. 2011. Assassination Deals Blow to Peace Process in Afghanistan. New York Times, 20 September 2011. Web.

Weeks, Gregory. 2001. Almost Jeffersonian: US Recognition Policy Toward Latin America. Presidential Studies Quarterly 31 (3): 490–504.